

از سرمایه اخلاقی تا قدرت سیاسی

چرا اپوزیسیون ایران با وجود عمق رنج ملی، هنوز نتوانسته است اجماع جهانی مؤثر بسازد؟

مقاله‌ای فلسفی، روان‌شناختی، سیاسی و تاریخی درباره شکست تبدیل اعتراض، شهادت، تبعید و حافظه تاریخی به ائتلاف عملی

تهیه‌شده بر اساس چارچوب تحلیلی و دغدغه‌های آقای پیمان بخشایش، MD, PhD, MBA

مه ۲۰۲۶

یادداشت روش‌شناختی: این متن از منظر حقوق بشر، سیاست تطبیقی و روان‌شناسی جمعی نوشته شده است. در مواردی که آمار رسمی معتبر وجود ندارد یا گزارش‌ها با هم اختلاف دارند، متن از تعبیر «برآورد»، «گزارش»، «ادعا» و «نیازمند حقیقت‌یابی مستقل» استفاده می‌کند تا از تبدیل سوگ ملی به عددسازی غیرقابل دفاع جلوگیری شود.

فهرست مطالب

۱. چکیده اجرایی
۲. طرح مسئله: پارادوکس ملت کهن و بن‌بست اجماع
۳. از جنبش کارگری تا جنبش ملی: دو تجربه، دو آرمان‌گرایی، یک مانع مشترک
۴. فلسفه شکست: وقتی حقیقت اخلاقی به قدرت سیاسی تبدیل نمی‌شود
۵. روان‌شناسی جمعی تبعید: سوگ، خشم، خلوص‌گرایی و فرسایش سرمایه اجتماعی
۶. تاریخ معاصر ایران: مسئله دولت، امنیت، مدرنیزاسیون و حافظه شکسته
۷. ماشین عمل‌گرای جمهوری اسلامی: امنیتی‌سازی، پیمانکاری، سرکوب اطلاعات و مهندسی روایت
۸. مسئله شاهزاده رضا پهلوی: سرمایه نمادین، خطر بت‌سازی و ضرورت نهادسازی
۹. چرا رسانه و سیاست غربی هنوز دچار احتیاط، تردید یا سوءبرداشت است؟
۱۰. از مطالبه حداکثری به ائتلاف حداقلی: چارچوب پیشنهادی برای اجماع جهانی
۱۱. نتیجه‌گیری: ملی‌گرایی مدنی به جای نوستالژی، عمل‌گرایی اخلاقی به جای خلوص‌گرایی
۱۲. منابع منتخب

۱. چکیده اجرایی

پرسش مرکزی این مقاله ساده اما سنگین است: چگونه ممکن است ملتی با حافظه تمدنی چند هزار ساله، با جمعیت عظیم در داخل و چند میلیون ایرانی در خارج از کشور، با چنین حجم آشکاری از سرکوب، اعدام، زندان، تبعیض، تحقیر و سقوط اقتصادی، هنوز نتوانسته باشد یک اجماع جهانی پایدار برای دفاع از مردم ایران بسازد؟ پاسخ کوتاه این است که رنج تاریخی، به خودی خود، قدرت سیاسی تولید نمی‌کند. رنج باید به روایت قابل اعتماد، سازمان قابل اتکا، خواسته قابل فهم، و ائتلاف قابل تکرار تبدیل شود.

اپوزیسیون ایران در چند دهه اخیر دو مسیر عمده را تجربه کرده است: نخست، مسیر جنبش کارگری و چپ حقوق‌بنیاد، که می‌خواست تضاد میان شعارهای عدالت‌طلبانه جمهوری اسلامی و واقعیت فرودستی کارگران را افشا کند؛ دوم، مسیر جنبش ملی و ایران‌گرا، که پس از خیزش‌های دهه اخیر و به‌ویژه پس از جنبش «زن، زندگی، آزادی»، فرصتی تاریخی برای تبدیل نماد ایران، پرچم، تاریخ پهلوی و رهبری شاهزاده رضا پهلوی به محور وحدت پیدا کرد. هر دو مسیر سرمایه واقعی داشتند؛ اما هر دو، در نقطه‌ای حساس، با آرمان‌گرایی، خلوص‌گرایی و ضعف نهادی آسیب دیدند.

در مسیر کارگری، جمهوری اسلامی با امنیتی‌سازی تشکلات، پیمانکاری کردن نیروی کار، سپردن بخش‌هایی از اقتصاد به ساختارهای امنیتی/نظامی، دستگیری فعالان، تبعید ناخواسته، فشار قضایی و فرسایش اجتماعی، امکان تبدیل ناراضیاتی صنفی به جنبش سیاسی سراسری را کاهش داد. گزارش‌های حقوق بشری درباره فشار بر معلمان، کارگران هفت‌تپه و فعالان صنفی، این روند را تأیید می‌کنند [۴].

در مسیر ملی، نیروی ایران‌گرایی و میل به عبور از اسلام‌گرایی سیاسی یک فرصت بزرگ ساخت؛ اما بخشی از بدنه حامی سلطنت، به جای ساختن یک ائتلاف مدنی آینده‌نگر، به دفاع بی‌مرز از گذشته، بت‌سازی از رهبر نمادین، تقدیس ساواک یا طرد همه منتقدان به عنوان «ضد ملی» گرایش پیدا کرد. نتیجه آن شد که رسانه‌ها و نهادهای غربی، به جای دیدن یک جنبش مدنی برای آزادی، گاه با تصویری از ملی‌گرایی تهاجمی، نوستالژیک و انتقام‌جو مواجه شدند. این تصویر الزاماً منصفانه نیست، اما در سیاست بین‌الملل، تصویر نیز بخشی از واقعیت عملی است.

نتیجه راهبردی مقاله این است: پیروزی نه از خلوص ایدئولوژیک، نه از پرستش شخصیت، نه از افتخار تاریخی به تنهایی، بلکه از «عمل‌گرایی اخلاقی» می‌آید؛ یعنی ترکیب شجاعت اخلاقی با زبان حقوقی، نهادسازی، انضباط پیام، ائتلاف حداقلی و توانایی ترجمه رنج ایرانیان به دستورکار قابل اقدام برای دولت‌ها، پارلمان‌ها، اتحادیه‌ها، دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و افکار عمومی جهان.

۲. طرح مسئله: پارادوکس ملت کهن و بن‌بست اجماع

ایران از نظر تاریخی، یکی از کهن‌ترین واحدهای تمدنی جهان است؛ اما در سیاست معاصر، قدمت تمدنی لزوماً به کارآمدی سازمان سیاسی تبدیل نمی‌شود. حافظه کوروش، فردوسی، مشروطه، ملی شدن نفت، مدرنیزاسیون پهلوی و مقاومت مدنی زنان، سرمایه‌های بزرگ نمادین‌اند؛ ولی سیاست جهانی با نماد تنها کار نمی‌کند. سیاست جهانی به «قابلیت اعتماد»، «پیوستگی پیام»، «شریک قابل گفت‌وگو»، «برنامه انتقال»، «ائتلاف اجتماعی قابل سنجش» و «هزینه‌فایده قابل فهم» واکنش نشان می‌دهد.

مشکل اپوزیسیون ایران این نیست که درد ندارد؛ درد فراوان دارد. مشکل این نیست که حقیقت اخلاقی ندارد؛ حقیقت اخلاقی آن در برابر دستگاه اعدام، شکنجه، حجاب اجباری، تبعیض، سانسور و فساد آشکار است. مشکل اصلی این است که حقیقت اخلاقی هنوز به «قدرت سیاسی مؤثر» تبدیل نشده است. میان «حقانیت» و «توانمندی»، یک فاصله نهادی و روانی وجود دارد.

جمهوری اسلامی، برخلاف ظاهر ایدئولوژیک خود، در بقا بسیار عمل‌گراست. در شعار ممکن است از امت، مستضعفان، عدالت و مقاومت سخن بگوید؛ اما در عمل، از پیمانکار، سپاه، دادگاه امنیتی، اختلال اینترنت، گروگان‌گیری دیپلماتیک، پرونده‌سازی، اعدام، جنگ روایت‌ها و شکاف‌های اپوزیسیون استفاده می‌کند. در مقابل، بخش‌هایی از اپوزیسیون گاه با حقیقت اخلاقی خود مست می‌شود و تصور می‌کند چون حق با اوست، جهان خودبه‌خود باید همراه شود.

این همان نقطه تراژیک است: جمهوری اسلامی در ابزارها ماکیاولیستی و عمل‌گراست؛ اپوزیسیون، در بسیاری از مواقع، در زبان و هویت خود گرفتار آرمان‌گرایی و خلوص‌گرایی می‌ماند. نتیجه این عدم تقارن، تداوم یک رژیم فرسوده اما زنده در برابر یک جامعه زخمی اما پراکنده است.

۳. از جنبش کارگری تا جنبش ملی: دو تجربه، دو آرمان‌گرایی، یک

مانع مشترک

تجربه نخست، تجربه چپ کارگری و حقوق‌بنیاد بود. این تجربه بر یک مشاهده درست بنا شده بود: جمهوری اسلامی، با وجود شعارهای عدالت‌طلبانه و نام‌بردن دائمی از مستضعفان، ساختاری ساخته است که کارگر ایرانی را بی‌قدرت، بی‌تشکل، بی‌امنیت شغلی و در بسیاری موارد بی‌صدا می‌کند. اعتصابات، مطالبات مزدی، سندیکاها، معلمان، شرکت واحد، هفت‌تپه، فولاد اهواز، نفت، ایران خودرو و دیگر کانون‌های کارگری می‌توانستند به ستون فقرات یک جنبش اجتماعی تبدیل شوند.

اما جمهوری اسلامی این خطر را فهمید. راهبرد آن تنها سرکوب مستقیم نبود. سرکوب مستقیم، اگر تنها ابزار باشد، می‌تواند همبستگی بسازد. رژیم با یک مجموعه ابزار هم‌زمان عمل کرد: خرد کردن قراردادها، پیمانکاری کردن رابطه کار، تبدیل مسئله صنفی به پرونده امنیتی، تهدید خانواده، اخراج، بازداشت، تبعید ناخواسته، نفوذ در تشکل‌ها، و قطع اتصال میان مطالبات کارگری و دانشگاهی. گزارش‌های حقوق بشری در سال‌های مختلف درباره بازداشت و فشار بر معلمان و فعالان کارگری، همین الگو را نشان می‌دهد [۴].

تجربه دوم، تجربه ملی و ایران‌گرا بود. این تجربه پس از فرسایش اسلام سیاسی، سقوط اخلاقی روایت جمهوری اسلامی و بازگشت نمادهای ملی در میان نسل‌های جوان تقویت شد. پرچم شیر و خورشید، نام ایران، خاطره مدرنیزاسیون پهلوی و چهره شاهزاده رضا پهلوی توانستند بخشی از جامعه را حول یک تصور مشترک از آینده غیرجمهوری‌اسلامی جمع کنند. در خارج از کشور نیز تجمعات بزرگ، از جمله گردهمایی‌های گسترده حامیان شاهزاده در مونیخ و شهرهای دیگر، نشان داد که سرمایه نمادین این جریان واقعی است [۸].

اما این مسیر نیز با یک خطر درونی مواجه شد: تبدیل «سرمایه نمادین» به «خلوص‌گرایی آیینی». اگر حمایت از شاهزاده به معنای حمایت از گذار، رأی مردم، قانون، دولت ملی و نجات ایران باشد، می‌تواند ائتلاف‌ساز باشد. اما اگر به پرستش شخصیت، نفی منتقد، تقدیس گذشته بدون نقد، یا دفاع بی‌قید از هر ابزار امنیتی تاریخی تبدیل شود، ائتلاف را کوچک می‌کند. جهان دموکراتیک با رهبر نمادین می‌تواند کار کند؛ با کیش شخصیت، نه.

در هر دو تجربه، مانع مشترک این بود: ایده درست، به سازمان درست تبدیل نشد. کارگر، دانشجو، زن، معلم، پزشک، بازنشسته، تبعیدی و روشنفکر هرکدام قطعه‌ای از پازل بودند؛ اما پازل به نقشه عملیاتی تبدیل نشد.

۴. فلسفه شکست: وقتی حقیقت اخلاقی به قدرت سیاسی تبدیل

نمی‌شود

در فلسفه سیاست، میان «حق داشتن» و «قدرت داشتن» تفاوت بنیادی وجود دارد. یک ملت ممکن است قربانی باشد، حق با او باشد، تاریخ با او باشد، اما اگر نتواند خود را به زبان نهادهای قدرت ترجمه کند، در جهان سیاست شنیده نمی‌شود یا دیر شنیده می‌شود. تراژدی ایران امروز همین است: حقانیت اخلاقی عظیم، اما تبدیل‌ناشدن آن به قدرت جمعی.

هانا آرنت میان قدرت و خشونت تمایز می‌گذاشت: خشونت می‌تواند اطاعت موقت تولید کند، اما قدرت از کنش جمعی و توافق بر سر عمل مشترک می‌آید. جمهوری اسلامی خشونت دارد؛ مردم ایران بالقوه قدرت دارند. اما این قدرت بالقوه، بدون سازمان، اعتماد، زبان مشترک و برنامه، پراکنده می‌ماند. خشونت سازمان‌یافته می‌تواند برای مدتی بر قدرت پراکنده غلبه کند.

مسئله دیگر، شکاف میان اخلاق شهادت و سیاست نتیجه است. فرهنگ سیاسی ایران، به‌ویژه پس از انقلاب ۱۳۵۷ و جنگ، از شهادت، فداکاری و حقانیت اخلاقی اشباع شده است. اما سیاست دموکراتیک مدرن فقط با شهادت پیش نمی‌رود؛ با رأی، ائتلاف، قانون، کمیته، بودجه، رسانه، تیم حقوقی، ارتباط پارلمانی، شاخص، سند و پیگیری مداوم پیش می‌رود. اگر سوگ به سازمان تبدیل نشود، رژیم آن را یا سرکوب می‌کند یا مصادره یا فرسوده.

از این منظر، پرسش اصلی این نیست که «چرا جهان درد ما را نمی‌فهمد؟» پرسش دقیق‌تر این است: «ما درد خود را به چه زبان نهادی، حقوقی و سیاسی ترجمه کرده‌ایم که جهان ناچار به پاسخ شود؟»

۵. روان‌شناسی جمعی تبعید: سوگ، خشم، خلوص‌گرایی و

فرسایش سرمایه اجتماعی

تبعید فقط جابه‌جایی جغرافیایی نیست؛ تبعید نوعی وضعیت روانی است. فرد تبعیدی هم‌زمان در دو جهان زندگی می‌کند: جهان واقعی کشور میزبان و جهان عاطفی وطن از دست‌رفته. این وضعیت اگر به بلوغ سیاسی برسد، می‌تواند شبکه جهانی بسازد؛ اما اگر در سوگ منجمد شود، به خشم، تحقیر متقابل و جست‌وجوی مقصر داخلی تبدیل می‌شود.

جامعه ایرانی خارج از کشور، به‌جای آنکه فقط یک «منبع فشار بین‌المللی» باشد، گاه به میدان جنگ‌های کوچک هویتی تبدیل شده است: سلطنت‌طلب علیه جمهوری‌خواه، چپ علیه راست، مذهبی علیه سکولار، قوم‌گرا علیه ملی‌گرا، نسل قدیم علیه نسل جدید، و حتی حامیان یک جریان علیه حامیان همان جریان. رژیم از این شکاف‌ها سود می‌برد؛ زیرا برای خنثی‌کردن یک اپوزیسیون، همیشه لازم نیست همه آن را سرکوب کرد؛ کافی است آن را نسبت به خودش بی‌اعتماد کرد.

خلوص‌گرایی در روان‌شناسی سیاسی، معمولاً زمانی شدت می‌گیرد که گروه احساس شکست و بی‌قدرتی می‌کند. وقتی پیروزی دور می‌شود، افراد به جای پرسش از کارآمدی راهبرد، به پرسش از پاکی افراد می‌رسند: چه کسی از اول سلطنت‌طلب بود؟ چه کسی قبلاً چپ بود؟ چه کسی در گذشته اشتباه کرد؟ چه کسی به اندازه کافی شاهزاده را دوست دارد؟ چه کسی پرچم درست را بالا برد؟ این پرسش‌ها از نظر هویتی قابل فهم‌اند، اما از نظر راهبردی می‌توانند فلج‌کننده باشند.

ملت‌ها با انسان‌های بی‌خطا آزاد نمی‌شوند؛ با ائتلاف انسان‌های خطاکار اما آماده همکاری آزاد می‌شوند. اگر شرط مشارکت در نجات ایران این باشد که هر فرد از رحم مادر با هویت سیاسی امروز خود متولد شده باشد، هیچ ائتلافی ساخته نمی‌شود. سیاست ملی باید امکان توبه، تحول، یادگیری و بازگشت به منافع ملی را به رسمیت بشناسد.

۶. تاریخ معاصر ایران: مسئله دولت، امنیت، مدرنیزاسیون و حافظه

شکسته

تاریخ معاصر ایران بدون فهم مسئله دولت قابل تحلیل نیست. ایران در قرن بیستم میان چند نیروی بزرگ گرفتار بود: فشار امپراتوری‌ها، نفوذ شوروی، ضعف نهادهای مشروطه، مسئله نفت، رشد اسلام سیاسی، قدرت حزب توده، پروژه مدرنیزاسیون پهلوی، و نهایتاً انقلاب ۱۳۵۷. هر روایتی که یکی از این عناصر را حذف کند، ناقص می‌شود.

دفاع از دستاوردهای دوره پهلوی، از آموزش و بهداشت و زیرساخت تا شکل‌گیری دولت مدرن و موقعیت ژئوپلیتیک ایران، می‌تواند بخشی از بازسازی اعتماد ملی باشد. اما دفاع از دستاوردها با تقدیس کامل گذشته یکی نیست. جامعه دموکراتیک آینده نیاز دارد بتواند هم دستاورد مدرنیزاسیون را ببیند، هم محدودیت‌های سیاسی و امنیتی آن دوره را نقد کند. جهان غرب نیز دقیقاً به این تمایز حساس است: آیا اپوزیسیون ایران می‌خواهد آینده‌ای دموکراتیک بسازد یا گذشته‌ای بی‌نقد را بازسازی کند؟

جمهوری اسلامی از همین نقطه سوءاستفاده می‌کند. هر زمان اپوزیسیون به دفاع غیرانتقادی از ابزارهای امنیتی گذشته می‌رسد، رژیم تلاش می‌کند همه پروژه ملی را به عنوان بازگشت استبداد معرفی کند. پاسخ درست، انکار تاریخ نیست؛ پاسخ درست، تفکیک روشن میان «پهلوی به عنوان تجربه دولت‌سازی و مدرنیزاسیون» و «آینده ایران به عنوان نظام حقوقی مبتنی بر رأی، قانون و آزادی‌های بنیادین» است.

ملی‌گرایی آینده‌ساز باید ملی‌گرایی مدنی باشد: ایران برای همه شهروندان، با هر قومیت، زبان، مذهب، جنسیت، پیشینه سیاسی و گرایش فکری، به شرط پذیرش تمامیت ارضی، حقوق برابر، حکومت قانون و رأی آزاد. این ملی‌گرایی، هم از تجزیه‌طلبی عبور می‌کند، هم از شوونیسم، هم از اسلام‌گرایی، هم از چپ‌گرایی ضدملی، و هم از نوستالژی کور.

۷. ماشین عمل‌گرای جمهوری اسلامی: امنیتی‌سازی، پیمانکاری،

سرکوب اطلاعات و مهندسی روایت

قدرت جمهوری اسلامی فقط در باتوم و گلوله نیست؛ در ترکیب پیچیده‌ای از ابزارهاست. نخست، امنیتی‌سازی: هر مطالبه‌ای، از حقوق کارگر تا حقوق زن، از اعتراض دانشجویان تا درمان بیمار، می‌تواند ذیل امنیت ملی قرار گیرد. دوم، تکه‌تکه‌سازی: جامعه به واحدهای کوچک‌تر تقسیم می‌شود تا نتواند ائتلاف بسازد. سوم، قطع ارتباط: اینترنت، رسانه و پیام‌رسان‌ها کنترل می‌شوند تا درد به تصویر جهانی تبدیل نشود. گزارش Freedom House، فضای آنلاین ایران را در میان سرکوب‌گرترین محیط‌های جهان توصیف کرده و به سانسور، نظارت، دستکاری محتوا و آزار فراحقوقی کاربران اشاره دارد [۵].

چهارم، مهندسی روایت: رژیم می‌کوشد هر اعتراض را خارجی، تجزیه‌طلب، سلطنت‌طلب افراطی، تروریستی یا بی‌ثبات‌کننده معرفی کند. پنجم، هزینه‌سازی برای خارج از کشور: طبق گزارش دولت بریتانیا درباره فعالیت‌های آنلاین و «sur place»، مقامات اطلاعاتی ایران مخالفان برجسته خارج از کشور، از جمله در بریتانیا و دیگر کشورهای غربی، را رصد و هدف قرار می‌دهند [۷]. این یعنی تبعید نیز برای ایرانیان الزاماً امنیت کامل نمی‌آورد.

ششم، اعدام و ارباب: افزایش اعدام‌ها یکی از ابزارهای بازتولید ترس است. Amnesty International اعلام کرده بود که مقام‌های ایران در سال ۲۰۲۵ بیش از هزار نفر را اعدام کرده‌اند و آن را بالاترین رقم ثبت‌شده توسط این سازمان در دست‌کم پانزده سال دانستند [۳]. این عدد فقط یک شاخص حقوق بشری نیست؛ یک پیام سیاسی است: رژیم می‌خواهد جامعه بداند که هزینه کنش جمعی می‌تواند مرگ باشد. هفتم، کنترل رسانه و کمبود اطلاعات: RSF ایران را از سرکوب‌گرترین کشورها برای آزادی رسانه می‌داند و از تشدید سرکوب و خاموشی رسانه‌ای پس از اعتراضات سخن گفته است [۶]. وقتی روایت مستقل تولید نشود، روایت رژیم، روایت رقبای منطقه‌ای، روایت رسانه‌های خارجی یا روایت گروه‌های افراطی جای آن را می‌گیرد.

۸. مسئله شاهزاده رضا پهلوی: سرمایه نمادین، خطر بت‌سازی و

ضرورت نهادسازی

شاهزاده رضا پهلوی، برای بخش مهمی از ایرانیان، یک سرمایه نمادین است: پیوند با دولت مدرن پیش از انقلاب، پرچم تاریخی، ایده ایران‌گرایی، و امکان گذار از جمهوری اسلامی به نظم سیاسی مبتنی بر رأی مردم. این سرمایه واقعی است و نباید آن را انکار کرد. تجمعات گسترده حامیان او در خارج از کشور، از جمله گزارش AP درباره حضور حدود ۲۵۰ هزار نفر در مونیخ، نشان می‌دهد که این نماد ظرفیت بسیج دارد [۸].

اما هر سرمایه نمادین، اگر به نهاد تبدیل نشود، یا فرسوده می‌شود یا علیه خود عمل می‌کند. رهبر نمادین باید به جای آنکه موضوع پرستش باشد، محور قرارداد سیاسی شود. سؤال جهان از شاهزاده و حامیان او این نیست که چقدر محبوب‌اند؛ سؤال این است که چه سازوکاری برای گذار، تضمین حقوق مخالفان، انتخابات آزاد، عدم انتقام، کنترل نیروهای امنیتی، عدالت انتقالی، حفظ تمامیت ارضی و جلوگیری از هرج و مرج دارند.

بت‌سازی از شاهزاده، به نفع شاهزاده نیست؛ به ضرر اوست. هرچه رهبر نمادین انسانی‌تر، پاسخگوتر، قانون‌پذیرتر و نهادمندتر معرفی شود، برای جهان دموکراتیک قابل قبول‌تر می‌شود. هرچه او به جای «رهبر مطلق» به عنوان «ضامن گذار و نماد وحدت ملی تا رأی مردم» تعریف شود، ظرفیت ائتلافی او افزایش می‌یابد.

دفاع از میراث پهلوی نیز باید آینده‌نگر باشد. میراث محمدرضا شاه و رضاشاه را می‌توان در چارچوب دولت‌سازی، مدرنیزاسیون، آموزش، ارتش ملی، هویت ایرانی و توسعه زیرساخت فهمید. اما دفاع از ساواک یا نفی کامل نقد تاریخی، برای مخاطب غربی زنگ خطر است؛ حتی اگر نیت حامیان، دفاع از کشور در برابر کمونیسم و اسلام‌گرایی باشد. زبان درست این است: «ما از دستاوردهای دولت‌سازی پهلوی می‌آموزیم، اما آینده ایران باید بر حقوق شهروندی، تفکیک قوا، آزادی احزاب، رسانه آزاد و قضاوت مستقل بنا شود.»

۹. چرا رسانه و سیاست غربی هنوز دچار احتیاط، تردید یا

سوءبرداشت است؟

در نگاه نخست، بی‌عدالتی آشکار است: رژیمی که سرکوب می‌کند، اعدام می‌کند، زندانی سیاسی دارد، اینترنت را محدود می‌کند و گروه‌های نیابتی را به ابزار سیاست منطقه‌ای تبدیل کرده، هنوز در بخشی از فضای روشنفکری و رسانه‌ای غرب با احتیاط یا حتی توجیه مواجه می‌شود؛ در حالی که بخشی از اپوزیسیون ایران، که غرب‌گرا، سکولار، مدرن و حامی تمدن لیبرال است، گاه با سوءظن دیده می‌شود.

این وضعیت چند علت دارد. نخست، حافظه مداخله‌گری غرب در خاورمیانه: عراق، افغانستان، لیبی و سوریه باعث شده بسیاری از سیاستمداران و روزنامه‌نگاران غربی نسبت به هر پروژه تغییر رژیم محتاط باشند. دوم، هراس از بی‌ثباتی: دولت‌ها می‌پرسند پس از سقوط چه می‌شود؟ ارتش چه می‌کند؟ مرزها چه می‌شود؟ برنامه هسته‌ای چه می‌شود؟ پناهجویان چه می‌شوند؟ سوم، نفوذ گفتمان پسااستعماری و ضدغربی در دانشگاه‌ها و رسانه‌ها: این گفتمان گاه جمهوری اسلامی را نه به عنوان رژیم سرکوبگر، بلکه به عنوان «قربانی غرب» می‌بیند.

چهارم، ضعف پیام اپوزیسیون: اگر اپوزیسیون در لندن، پاریس، برلین، واشنگتن و تورنتو با ده‌ها پیام متناقض ظاهر شود، دولت‌ها منتظر می‌مانند. پنجم، افراط‌های قابل تصویربرداری: حتی اگر اکثریت حامیان شاهزاده دموکرات و میهن‌دوست باشند، چند شعار انتقام‌جویانه، چند حمله لفظی، چند تهدید علیه منتقدان یا چند دفاع خام از گذشته، می‌تواند خوراک کافی برای ساختن تصویر منفی در رسانه فراهم کند. سیاست رسانه‌ای با میانگین رفتار کار نمی‌کند؛ با تصویر برجسته کار می‌کند.

بنابراین، راه حل فقط شکایت از رسانه غربی نیست. باید خوراک رسانه‌ای بهتر تولید کرد: چهره‌های حقوقی، زنان، کارگران، پزشکان، خانواده‌های دادخواه، زندانیان سابق، و کارشناسان سیاست عمومی باید در کنار نماد ملی قرار گیرند. پیام باید این باشد: «ما انتقام نمی‌خواهیم؛ عدالت می‌خواهیم. ما جنگ داخلی نمی‌خواهیم؛ گذار قانونمند می‌خواهیم. ما حکومت فرقه‌ای نمی‌خواهیم؛ دولت ملی شهروندمدار می‌خواهیم.»

۱۰. از مطالبه حداکثری به ائتلاف حداقلی: چارچوب پیشنهادی

برای اجماع جهانی

برای ساختن اجماع جهانی، اپوزیسیون باید از جنگ بر سر نتیجه نهایی قدرت به سمت توافق بر سر قواعد گذار حرکت کند. این به معنای حذف پادشاهی خواهی، جمهوری خواهی، چپ، راست، لیبرال یا ملی گرا نیست؛ به معنای تعلیق نزاع نهایی تا زمان رأی آزاد است. محور اتحاد باید حقوقی، انسانی و سلبی باشد: نه به جمهوری اسلامی، نه به اعدام، نه به شکنجه، نه به زندانی سیاسی، نه به سرکوب زنان، نه به قطع اینترنت، نه به پنهان کاری درباره کشتارها. در برابر آن، مطالبات ایجابی حداقلی باید روشن باشد: آزادی زندانیان سیاسی، حقیقت یابی مستقل، اینترنت آزاد، حمایت از خانواده های دادخواه، تحریم هدفمند ناقضان حقوق بشر، و تضمین حق تعیین سرنوشت در انتخابات آزاد.

تشخیص مشکل	پیامد سیاسی	پیشنهاد عملی
خلوص گرایی ایدئولوژیک	کوچک شدن ائتلاف و طرد نیروهای مفید	منشور حداقلی مبتنی بر حقوق بشر و رأی آزاد
بت سازی از رهبر نمادین	افزایش ترس غرب از اقتدارگرایی آینده	تعریف رهبر به عنوان ضامن گذار، نه جایگزین رأی مردم
آمارهای متناقض و غیرمستند	کاهش اعتماد رسانه و نهادهای حقوقی	کمیته مستقل مستندسازی و راستی آزمایی
پیام های پراکنده در دیاسپورا	سردرگمی دولت ها و رسانه ها	اتاق هماهنگی پیام با سخنگویان تخصصی
تمرکز بیش از حد بر گذشته	تقویت روایت بازگشت گرایی	تبدیل میراث پهلوی به برنامه دولت سازی آینده نگر

تشخیص مشکل	پیامد سیاسی	پیشنهاد عملی
ضعف ارتباط با اتحادیه‌ها و نهادهای مدنی غرب	تنها ماندن اعتراض ایرانیان در سطح عاطفی	شبکه‌سازی با پارلمان‌ها، سندیکاها، دانشگاه‌ها و انجمن‌های پزشکی/حقوقی

یک راهبرد عملی می‌تواند پنج ستون داشته باشد: نخست، مستندسازی حرفه‌ای جنایت‌ها با استاندارد قابل استفاده در دادگاه‌ها و پارلمان‌ها؛ دوم، دیپلماسی شهروندی منظم با نمایندگان مجلس، شوراها، اتحادیه‌ها و رسانه‌ها؛ سوم، روایت‌سازی انسانی از قربانیان به جای عددسازی صرف؛ چهارم، تضمین‌های علنی درباره عدالت انتقالی و عدم انتقام؛ پنجم، برنامه کوتاه برای روز اول پس از گذار: امنیت، نان، دارو، اینترنت، بانک، انرژی و اداره خدمات عمومی.

در این چارچوب، اعتراضات ۱۸ و ۱۹ دی ۱۴۰۴ یا هر کشتار و سرکوب بزرگ دیگر باید به سه چیز تبدیل شود: پرونده حقیقت‌یابی، مطالبه سیاسی مشخص، و حافظه ملی سازمان‌یافته. Human Rights Watch در ژانویه ۲۰۲۶ از «کشتار جمعی» پس از تشدید اعتراضات ۸ ژانویه سخن گفت و خواستار اقدام فوری شورای حقوق بشر شد [۹]. چنین گزارش‌هایی باید به کارزارهای حقوقی و دیپلماتیک تبدیل شوند، نه فقط به خشم شبکه‌های اجتماعی.

سازمان ملل نیز با ایجاد و تمدید مأموریت حقیقت‌یاب مستقل درباره ایران، یک مسیر نهادی برای پیگیری نقض حقوق بشر فراهم کرده است [۱]. گزارش ۲۰۲۶ مأموریت حقیقت‌یاب نیز به نقض‌های جدی و جاری، افزایش شدید اعدام‌ها، تداوم مصونیت و تبعیض ساختاری اشاره کرده است [۱۰]. وظیفه اپوزیسیون این است که این مسیرها را با پرونده‌های دقیق، شاهدان قابل حمایت، ترجمه حقوقی و فشار سیاسی زنده نگه دارد.

۱۱. نتیجه‌گیری: ملی‌گرایی مدنی به جای نوستالژی، عمل‌گرایی

اخلاقی به جای خلوص‌گرایی

ایران برای پیروزی به یک انقلاب روانی در اپوزیسیون نیاز دارد: عبور از این تصور که حقانیت اخلاقی برای پیروزی کافی است. حقانیت شرط لازم است، اما کافی نیست. شرط کافی، تبدیل حقانیت به سازمان، پیام، اعتماد، ائتلاف و برنامه است.

جنبش کارگری شکست نخورد چون ایده عدالت غلط بود؛ شکست خورد چون رژیم توانست آن را امنیتی، پراکنده و بی‌پناه کند. جنبش ملی نیز شکست نخواهد خورد مگر آنکه خودش را به نوستالژی، طرد، انتقام و بت‌سازی تقلیل دهد. قدرت جنبش ملی در آینده است، نه فقط در گذشته؛ در شهروند است، نه فقط در شاه؛ در قانون است، نه فقط در پرچم؛ در نهاد است، نه فقط در احساس.

شاهزاده رضا پهلوی می‌تواند یکی از مهم‌ترین نمادهای گذار باشد، اگر حامیان‌ش او را از بار سنگین پرستش آزاد کنند و به جای آن، او را در چارچوب قرارداد ملی، رأی آزاد و دولت شهروندمدار معرفی کنند. ایران‌گرایی می‌تواند بزرگ‌ترین ظرف وحدت باشد، اگر از ملی‌گرایی مدنی دفاع کند؛ نه از طرد، تحقیر یا خلوص‌گرایی. در نهایت، مسئله ایران این نیست که جهان نمی‌داند جمهوری اسلامی سرکوبگر است؛ مسئله این است که جهان هنوز به اندازه کافی نمی‌داند آلترناتیو قابل اعتماد، منسجم و آینده‌نگر چیست. اپوزیسیون باید به جای اثبات دائمی اینکه رژیم بد است، نشان دهد که نیروی جایگزین می‌تواند بهتر، قانونی‌تر، انسانی‌تر و قابل اعتمادتر باشد.

فرمول راهبردی چنین است: درد + سند + پیام واحد + نهاد + ائتلاف + تضمین آینده = قدرت سیاسی. بدون این زنجیره، حتی عظیم‌ترین رنج‌ها نیز ممکن است در حافظه بمانند اما در سیاست شکست بخورند. با این زنجیره، رنج ایرانیان می‌تواند از سوگ به مطالبه، از مطالبه به فشار، از فشار به گذار، و از گذار به دولت ملی آزاد تبدیل شود.

۱۲. منابع منتخب

۱. دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل: صفحه مأموریت حقیقت‌یاب مستقل درباره جمهوری اسلامی ایران؛ شامل تأسیس مأموریت در ۲۴ نوامبر ۲۰۲۲ و تمیدهای بعدی شورای حقوق بشر. (پیوند منبع)
۲. عفو بین‌الملل: مرور وضعیت حقوق بشر در ایران در سال‌های ۲۰۲۴/۲۰۲۵، منتشرشده در ۲۹ آوریل ۲۰۲۵. (پیوند منبع)
۳. عفو بین‌الملل: گزارش افزایش اعدام‌ها در ایران و عبور شمار اعدام‌های سال ۲۰۲۵ از هزار مورد، منتشرشده در ۲۶ سپتامبر ۲۰۲۵. (پیوند منبع)
۴. دیده‌بان حقوق بشر: گزارش درباره فشار فزاینده بر معلمان و فعالان کارگری، از جمله فعالان هفت‌تپه، ۲۲ نوامبر ۲۰۱۸. (پیوند منبع)
۵. فریدام هاوس: گزارش آزادی اینترنت در ایران، ۲۰۲۵؛ شامل سانسور، نظارت، دستکاری محتوا و آزار کاربران. (پیوند منبع)
۶. گزارشگران بدون مرز: نمایه ایران در حوزه آزادی رسانه و سرکوب روزنامه‌نگاران و خاموشی رسانه‌ای. (پیوند منبع)
۷. وزارت کشور بریتانیا: یادداشت کشوری درباره شبکه‌های اجتماعی، نظارت و فعالیت‌های سیاسی ایرانیان خارج از کشور، آوریل ۲۰۲۵. (پیوند منبع)
۸. آسوشیتدپرس: گزارش تجمع گسترده حامیان شاهزاده رضا پهلوی در مونیخ و درخواست فشار بین‌المللی بر تهران، ۱۴ فوریه ۲۰۲۶. (پیوند منبع)
۹. دیده‌بان حقوق بشر: گزارش «شواهد فزاینده از کشتارهای سراسری» پس از تشدید اعتراضات ژانویه ۲۰۲۶، منتشرشده در ۱۶ ژانویه ۲۰۲۶. (پیوند منبع)
۱۰. دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل: گزارش A/HRC/61/60 مأموریت حقیقت‌یاب مستقل درباره ایران، منتشرشده در ۱۱ مارس ۲۰۲۶. (پیوند منبع)

۱۱. برای چارچوب نظری: هانا آرنت درباره قدرت و خشونت؛ چارلز تیلی و سیدنی تارو درباره بسیج جمعی؛ منکور اولسون درباره منطق کنش جمعی؛ و ادبیات عدالت انتقالی درباره حقیقت‌یابی، پاسخگویی و جلوگیری از انتقام.

Arendt H. On Violence. London: Penguin Classics; 2023. (منبع)

McAdam D, Tarrow S, Tilly C. Dynamics of Contention. Cambridge: Cambridge University Press; 2001. (منبع)

Olson M. The Logic of Collective Action: Public Goods and the Theory of Groups. Cambridge, MA: Harvard University Press; 1965. (منبع)

OHCHR. Rule-of-Law Tools for Post-Conflict States: Truth Commissions. New York and Geneva: United Nations; 2006. HR/PUB/06/1. (منبع)

پیوست: منشور حداقلی پیشنهادی برای پیام واحد

- ما خواهان پایان جمهوری اسلامی از طریق گذار ملی، مدنی و قانونمند هستیم.
- ما با اعدام، شکنجه، زندان سیاسی، حجاب اجباری، تبعیض و قطع اینترنت مخالفیم.
- ما خواهان حقیقت‌یابی مستقل درباره همه کشتارها، از جمله وقایع ۱۸ و ۱۹ دی ۱۴۰۴، و حمایت از خانواده‌های دادخواه هستیم.
- ما آینده ایران را به رأی آزاد مردم واگذار می‌کنیم؛ شکل حکومت باید در فرایندی شفاف و آزاد تعیین شود.
- ما از تمامیت ارضی ایران، حقوق برابر همه شهروندان، آزادی احزاب و رسانه‌ها، استقلال قوه قضاییه و عدالت انتقالی غیرانتقام‌جویانه دفاع می‌کنیم.
- ما از جهان دموکراتیک می‌خواهیم به جای مداخلات با سرکوبگران، مردم ایران و نهادهای مدنی آنان را به رسمیت بشناسد.